

عرفان و فلسفه

الف: سخنی با خواننده

در این پیشگفتار نخست سخنی با خواننده دارم و سپس گفتاری در باره مقصود اصلی و هم ساختار کلی این نوشته. این سلسله نوشته‌ها برای تحقیق و پژوهش مسائل بنیادی علم، تقریر و تنظیم می‌شود، از اینرو زبانی که در این زمینه باید بکار رود طبعاً سنگین است و معانی به آسانی از آن مفهوم نمی‌شود، پس نمی‌توان انتظاری را که از زبان عرفی داریم در مورد چنین زبانی هم داشته باشیم. از سوی دیگر، این نوشته‌ها - در صورت کنونی - برای نشریه‌ای که در عین تخصصی بودن، جنبه عمومی نیز دارد تنظیم گردیده، بدین جهت نویسنده موظف است در عین کوشش برای توضیح به زبان علمی، جنبه عمومی نشریه را نیز مراعات کرده و نوشته خود را به زبان عرفی نزدیک سازد، که بسی واضح است، جمع میان این دو کار و حفظ خصلت علمی زبان با خصلت عرفی آن کاری است دشوار. با این وصف، بسیار مصمم و کوشایم که این نوشته‌ها تا حد میسر ساده و روان باشد و در عین حال معانی را با دقت و نظم علمی و توضیح لازم، هر چند نه همیشه، کافی افاده کند. عده‌ای از دوستان و استادان بارها توصیه

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

شناخت علوم

علی عابدی شاهرودی

اینک برای تکمیل این سخن، بجاست چندی از اموری که سزا است هر مطالعه کننده در مورد همه نوشته‌های پژوهشی و علمی مراعات کند، ارائه شود.

۱- خواندن نوشته بطور منظم و آرام از آغاز تا انجام.

۲- دست‌بندی کردن مطالب نوشته در هر فراز.

۳- یافتن اصول و قواعد نوشته که به مشابه کلیدهای آن می‌باشند.

۴- دریافت روش یا روشهای نوشته در تحقیق و تبیین مسائل.

نویسنده نیز وظائفی دارد که این مجموعه وظایف تابعی از موضوع کار او است. اگر موضوع کار یک موضوع پژوهشی و علمی باشد، باید نویسنده اموری را مراعات کند که در ذیل به چندی از آنها اشاره می‌شود:

۱- مشخص کردن روش یا روشهای بحث.

۲- ارائه دادن یک ساختار کلی از مجموع نوشتار، در مدخل بحث.

۳- تنظیم بخشهای مختلف بر حسب ترتیب فنی و علمی که از اصول ترفی و تصدیقی آغاز گشته و به قضایای نظری خاص می‌انجامد.

۴- گزینش واژه‌ها و جمله‌هایی که بدقت، توانایی گزارش محتوای علمی را دارا باشد.

۵- پرهیز از تمثیل و نمونه‌آوری غیر علمی.

۶- پرهیز از کاربرد قضایای جدلی و قضایای فرضی* مگر با مشخص نمودن خصلت جدلی یا فرضی آنها و فقط به منظور تکمیل طرح مسائل علم کار برد جدل یا فرض بدین منظور تمایزی اساسی از کاربرد آن در هنر مباحثه و کلام دارد. و بر خلاف کاربرد هنری

فرموده‌اند که ساده‌تر نوشته و از بکارگیری واژه‌های سنگین و یا ناآشنا پرهیز کنم.

من بی‌آنکه بخواهم از شیوه نوشته‌هایم دفاع کنم، باید بگویم که قصدم همراه تاکنون روشن ساختن هر چه بیشتر مطالب و زدودن هر گونه ابهام از آنها بوده، زیرا بر این باورم که بنیاد علم در روشنی و وضوح و نفی ابهامها است. ولی با این وصف شاید تبیین و توضیح به اندازه کافی نبوده و برخی از واژه‌های ناآشنا نیز بر مشکل افزوده، گویانکه بعید به نظر می‌رسد زیرا کاربرد این واژه‌ها بیشتر یا همیشه با معادلهای اصلی همراه بوده.

در اینجا لازم است چندی از عواملی را که سبب دشواری متن شده، یا دست کم موجب گردیده دشواری بنظر آید، مشخص نمایم:

۱- مقید بودن متن به حفظ خصلت علمی که سبب شده متن از توضیحات تمثیلی و پرداختهای توصیفی و کاربردهای خطایی و جدلی تهی بماند. تقید متن به خصلت علمی، موجب می‌شود که تقریر از جهت فنی با محتوای مطالب تطابق لازم را دارا باشد، گو اینکه از جهت عرفی سبب دشواری نوشته می‌گردد. با این وصف بخواست خدا کوشش خواهد شد که از این پس، متن ساده‌تر و روانتر و هم برخوردار از برخی نمونه‌ها و تمثیلهای لازم و مناسب باشد، بی‌آنکه در این جهت به خطابه یا مغالطه و یا جدل کشیده شود.

۲- تحلیلی بودن متن، بگونه‌ای که بسا حوصله خواننده را سرآورد.

۳- ناآشنا بودن شیوه نوشته با ذهن خواننده.

۴- ندادن شناختی کلی از شیوه نوشتار و ساختار جامع و هم مقصود آن در آغاز بحث. کاری که امیدوارم

بخواست خدا در این پیشگفتار اندکی تدارک گردد.

۵- ناکافی بودن برخی از تبیینها و توضیحها و

اجمال در برخی دیگر از مطالب.

* قضایای فرضی، آن دسته از قضایایند که هنوز پذیرفته نشده‌اند یا بنظر ناپذیر فنی می‌آیند و یا اگر پذیرفته شده‌اند بصورت پیشنهاد و فرض عرضه می‌شوند. این تیره از قضایا اگر خردمندانه بکار گرفته شوند پیشرفت علم را شتاب داده و اقیهای نوینی براندیشه می‌گشایند.

آن در پیدایش نظریه‌ها و طرحها و دانشهای نو بسیار نافع است که در متمیم این بخش از آن سخن می‌آید.

۷- پرهیز از کاربرد هرگونه خطابه.

۸- پرهیز از سودجویی از واژه‌هایی که به علم مورد بحث، وابسته و مرتبط نیستند.

۹- توجه بنیادی به اصل عدم ضرورت و عدم قطعیت عمومی در حوزه قضایای نظری خاص*.

۱۰- طرح قضایای نظری خاص یا توجه به اصل عدم ضرورت و عدم قطعیت عمومی در آنها، به صورت پیشنهاد و انگاره (=فرضیه= تئوری) گو اینکه برای پردازنده آنها قطعی باشد.

ب- گفتار در ساخت کلی نوشتار

گفتار کنونی بدین دلیل می‌آید تا زمینه‌ای باشد برای آشنایی با متن نوشته. این زمینه در روان شدن متن و آشنا گردیدن با آن اگر بدقت ملحوظ گردد بسی نافع است.

ساخت کلی این نوشتار از دوازده بخش به ترتیب زیر، فراهم می‌آید:

یکم -مدخل:

در مدخل، بحثهایی که زمینه را برای کلیت فلسفه و علوم آماده می‌سازند تقریر و تنقیح میشود. نخست روش شناسایی فلسفه و علوم و راه تمایز آنها از هم و معیار شناخت تیره‌های مختلف نظریات و قضایا از یکدیگر، مورد بحث قرار می‌گیرد. سپس ابزار یا ابزارهای تحقیقی در کلیت علم، بررسی و شناسایی می‌گردند، آنگاه امکان برپاسازی دستگاههای علمی و مقدار این امکان زیر پرسش می‌رود، تا در بخشهای دیگر نوشتار بدانها تاحد میسر پاسخ گفته شود.

دوم- نقد عقل نظری بطور مطلق:

در این بخش در آغاز عقل نظری ناب در صافی نقد و تحقیق بیخته میشود.

نقد عقل نظری محض، در باره سراسر دستگاه عقلی ناب و امکان آن و اصول و ابزارها و روشهای آن به پرس وجو و تحقیق برمیخیزد و حوزه این دستگاه بنیادین و مرزهای گسترش و کاربرد تعاریف و قضایای عقلی محض و دلایل آن را تبیین می‌کند.

برپایه این نقد، امکان فلسفه و حدود ستافیزیک و

هم زمینه امکان علم طبیعی محض به تحقیق می‌رسد.

نقد کانت بر خرد نظری محض نیز با رعایت وضع

این سلسله نوشته‌ها مورد تفسیر و نقد قرار گرفته،

اشکالها و نارساییهای موجود در آن بررسی میشود.

مقدار مدرکیت عقل نظری و امکان تأثیر و هم

مقدار تأثیر آن در عقل عملی، از جمله مباحث این بخش

است.

پس از تبیین مباحث یادشده، نوبت به مبحث

ارتباط عقل نظری با اصول فقه و استنباط احکام شرعی

میرسد. نخست از امکان کاربرد آن در اصول فقه و

دستگاه استنباط بحث شده، سپس از مقدار کاربرد و

حدود میدان آن و شرایط و طرق و ابزار آن سخن

خواهد آمد.

سرفصلهای کلی مباحث این بخش به شمار ذیلند:

۱-ایضاح جنبه‌های بنیادی عقل نظری.

۲-شرح دیدگاههای مختلف در شناسایی و ارزیابی

عقل نظری.

۳-نقد دیدگاههای مختلف در مورد عقل نظری.

۴-نقد دستگاه نقادی کانت از عقل نظری.

۵-نقد عقل نظری بطور آزاد و مستقل از

نظریه‌های ارائه شده (=نظریه نگارنده در نقد عقل

نظری).

۶-تأسیس دستگاهی از عقل نظری برپایه

نقدانجام شده بر آن.

* قضایای نظری خاص، آن دسته از قضایایند که ضروری و عام و همه‌پذیر نبوده و از خصلت معقولیت مطلق برخوردار نیستند.

- ۷- تبیین حدود حجیت عقل نظری.
- ۸- تبیین حدود حجیت آن در استنباط احکام فقهی.
- ۹- تفسیر مسلک اخباری.
- ۱۰- نقد مسلک اخباری.
- ۱۱- تفسیر مسلک اصولی یا مسلک اجتهاد.
- ۱۲- نقد مسلک اصولی.
- ۱۳- شرح نقاط اشتراک و اختلاف در دو مسلک اخباری و اصولی.
- ۱۴- نظریه نگارنده در تفسیر و تحقیق مسلک اجتهادی در فقه براساس نقد و تفسیر عقل نظری و عقل عملی.
- ۱۰- نقد مسلک اخباری.
- ۱۱- تفسیر مسلک اصولی یا مسلک اجتهاد.
- ۱۲- نقد مسلک اصولی.
- ۱۳- شرح جهات اشتراک و اختلاف دو مسلک یادشده.
- ۱۴- نظریه نگارنده در تفسیر و تحقیق مسلک اجتهادی در فقه براساس نقد و تفسیر عقل نظری و عقل عملی.
- *
- دستگاههای اخلاقی مورد بحث در این بخش که نخست تفسیر گردیده سپس در صافی نقد بیخته می‌شوند، بدین شمارند:
- ۱- نظریه‌های اخلاقی گوناگون در دوره رواج فلسفه در یونان قدیم. سقراط، افلاطون، ارسطو، اپیکور، دیوژن، افلوپین و چندی دیگر از فلاسفه آن روزگار، صاحبان دیدگاههای بنیادی اخلاق در آن دوره بشمار می‌آیند.
- ۲- دستگاه تقریر اخلاقی فلاسفه اسلامی که فارابی، ابن سینا، خواجه نصیرالدین طوسی، سهروردی، میرداماد و ملاصدرا در صدر آنها قرار دارند. این دستگاه تقریر در بردارنده جنبه‌های مشترک نظرگاه فلاسفه اسلامی است. جنبه‌های اختصاصی آنها نیز تا آنجا که بنیادی باشد بررسی خواهند شد.
- ابن مسکویه، مؤلف متن اخلاقی دیرینه و بلند آوازه، گرچه در فلسفه به پای شهرت ابن فیلسوفان نمی‌رسد، اما در اخلاق نامی بلند دارد.
- خواجه نصیرالدین طوسی با همه آوازه در دانش متن اخلاقی ابن مسکویه را از عربی به پارسی برگرداند و با این کار نشان داد که متن نامبرده، این شایستگی را دارد که به مثابه یک زمینه پژوهش اخلاقی تلقی گردد.
- ۳- تبیین حدود حجیت عقل نظری.
- ۴- تبیین حدود حجیت آن در استنباط احکام فقهی.
- ۵- تفسیر مسلک اخباری.
- ۶- نقد مسلک اخباری.
- ۷- تفسیر مسلک اصولی یا مسلک اجتهاد.
- ۸- نقد مسلک اصولی.
- ۹- شرح نقاط اشتراک و اختلاف در دو مسلک اخباری و اصولی.
- ۱۰- نظریه نگارنده در تفسیر و تحقیق مسلک اجتهادی بعنوان طریقی جز دو مسلک اخباری و اصولی که در عین حال جنبه‌های مثبت آن دو را در بردارد.
- سوم - نقد عقل عملی:
- در این مبحث گزارشی از تحقیقات چندی از فلاسفه پیرامون عقل عملی ارائه می‌شود، دیدگاههای اسپینوزا و کانت از عقل عملی نیز در این گزارش شرح می‌شوند؛ آنگاه نقدی از دیدگاههای عرضه شده به انجام رسد، سپس کلیت دستگاه عقل عملی با قطع نظر از نظرگاههای مختلف بخواست خدا نقد و تفسیر خواهد شد.
- در نتیجه این بحثها، چند مطلب به ردیف ذیل تحقیق می‌شود:
- ۱- رابطه عقل عملی با عقل نظری.
- ۲- تفکیک عقل عملی محض از عقل عملی تجربی.
- ۳- امکان دستگاه قوانین اخلاقی.
- ۴- تشخیص حدود کاربرد قوانین اخلاقی.
- ۵- نقد چگونگی انتقال از عقل عملی به قضایای عقل نظری.
- ۶- مقدار حجیت احکام عقل عملی.
- ۷- امکان یا عدم امکان استنباط احکام شرعی از احکام عقل عملی.
- ۸- تعیین حدود و شرایط و ابزارهای استنباط احکام شرعی از قوانین عقل عملی.
- ۹- تفسیر مسلک اخباری که عقل را در استنباط

بخش دوم: شرح و تفسیر عقل عملی است بر اساس نقد انجام شده.

بر پایه این دو بخش نوبت به پرداخت دستگامی از اخلاق می‌رسد که دارای باری از نقد نظریات حوزه اخلاق است و هم خود محصول نقد ساختار عقل عملی می‌باشد.

چهارم- نقد و تفسیر اصول و قضایای ضروری و همگانی عقل عام. در آغاز نوشتار از این مقال، اندکی سخن رفت.

پنجم- نقد و تفسیر قواعد و قضایای بنیادی و تحقیق اثبات آن دسته از این امور که نیاز به اثبات دارند، گرچه عقل عام در ثبوت آنها با نظر به شروط و زمینه‌های منطقی و تعاریف و اصول قبلی، هیچ شک ندارد، اما آن دسته از امور مذکور که بی‌نیاز از اثباتند، تنها شرح و سپس تقریر می‌شوند.

این قواعد و قضایای بنیادی بدانگونه که از نامشان پیداست، بنیادها و عناصرهای نزدیک یا متصل و پیوسته به استدلال‌هایند. فی‌المثل بطلان تسلسل در سراسر فلسفه و هم در همه دستگامهای قیاسی و استدلالی کاربردی گسترده دارد. از اینرو لازم است که پیش از پرداخت فلسفه یا دیگر ساختارهای قیاسی این‌گونه از قضایا که بنیادهای نزدیک یا درونی استدلالها می‌باشند، به نقد و شرح گرفته شوند و آن دسته از آنها که به اثبات نیاز دارند بدون توسل به دور یا فرضهای بی‌دلیل اثبات گردند.

در سراسر این پنج بخش یاد شده سعی بر این است که به اندازه میسر و به قدر توانم مستون دینی در راستای تقریر و شرح منطقی و فلسفه و کلام اخص، تفسیر گردند.

ششم- نقد و ابطال اصول و قواعد باطل در دو زمینه فلسفه اولی و فلسفه علوم.

هفتم- تحقیق در امکان اصول نظری محض در علوم. این مبحث در پی آن است که از امکان و عدم

۳- دستگامهای تقریر اخلاقی متکلمان اسلامی که در سه حوزه گسترده در کلیت خویش نمایان شده‌اند الف- حوزه کلام اعتزال، ب- حوزه کلام اشعری. ج- حوزه کلام امامیه یا کلام شیعی که خود به دو حوزه کلام اخص و کلام اعم تقسیم می‌گردد.

۴- دستگام تقریر اخلاقی عرفان اسلامی به مفهوم اعم. این مبحث از جمله مباحث لازم و ارزنده است و آن گونه که باید هنوز مورد بحث و نقد قرار نگرفته، متون عرفا آکنده است از تقریرات این دستگام. تحلیلها و تقریرهایی که در این متون از عناصر حوزه اخلاق متعالی به‌انجام رسیده‌موجب تحسین است، اما با این وصف این دستگام اخلاقی نیز مانند دیگر تقریرهای اخلاق اسلامی اعم به گونه‌ای علمی هنوز مورد نگرش و تفسیر و سنجش قرار نگرفته، کاری که انجام آن یک ضرورت در حوزه دانش است.

۵- دستگامهای تقریر اخلاقی در فلسفه غرب پس از تجدید حیات علمی (=رسانس). در این قسمت چند دستگام اخلاقی غرب تفسیر و نقد می‌شوند.

* دستگام اخلاقی با روح اسپینوزا.

* نظریه نقادانه اخلاقی ایمانوئل کانت.

* دیگر نظریه‌های اخلاقی که از این دو دستگام

اخلاقی تمایز دارند.

*

پس از شرح دستگامهای نامبرده اخلاق و نقد و سنجش آنها زمینه آماده می‌شود برای پرداخت یک دستگام دیگر اخلاق. این پرداخت بر دو بخش تحقیقی توقف دارد.

بخش نخست: نقد آزاد و مستقل عقل عملی است. مقصود از نقد آزاد عقل عملی، آنگونه کار تحقیقی است که بی‌در نظر گرفتن نظریه‌های ارائه شده به نحو مستقل، ساختار عقل عملی را بر پایه تعاریف و اصول مبادی پیشین و قبلی به سنجش و نقد گیرد.

امکان برپاسازی یک بخش نظری ناب در فیزیک و شیمی یا دیگر علوم، سخن بگوید. هشتم- شرح و تقریر فلسفه اخص بر پایه متون کتاب و حدیث.

نهم- تقریر و تفسیر الهیات فلسفه اخص بر پایه متون کتاب و حدیث. این بخش، ارزنده‌ترین مباحث فلسفه اخص را دربر دارد.

دهم- طبیعیات فلسفه اخص.

یازدهم- علم‌النفس در فلسفه اخص.

دوازدهم- معاد در فلسفه اخص.

پس مجموعه مباحث این نوشتار دوازده بخش را در بر دارد که از آن میان بخش هشتم تا دوازدهم ویژه فلسفه اخص می‌باشد. بخشهای دیگر از جمله مباحث مشترک بشمار می‌روند و با نظر به متون دینی و اصول و قواعدی که در گذشته گفته شد، بحث عمومی فلسفه اخص را فراهم می‌آورند.

مدخل

در آغاز مدخل و چونان سرفصل این رده از بحثهایی که شاید بدین گونه طرح و با این سنخ از محتوا آغازی باشد برای مرحله‌ای از تحقیق، گو اینکه بسی به گذشته سرشار اندیشه‌های بزرگ و امدار است، بسیار جای سپاس و مباحث دارد که سخن را با گفته‌ای از ائمه معصومین^(ع) آغاز کنیم که هم خدا را خشنودی و هم خرد را راهنما و کمک و فزونی باشد.

در کافی شریف (کتاب حجت، باب معرفه‌الامام والرد الیه، حدیث هفتم) چنین آمده: «عدة من اصحابنا عن احمد بن محمد بن محمد بن الحسين بن سعيد عن محمد بن الحسين الصغير عن حدثه عن ربعی بن عبدالله عن ابی عبدالله علیه السلام انه قال: ابی الله ان یجری الامور الا باسبابه (باسبابها) فجعل لکل شیء سبباً وجعل لکل سبب شرحاً وجعل لکل علماً وجعل لکل علم باباً ناطقاً، عرفه من عرفه و جهله من جهله ذاک رسول الله

صلی الله علیه و آله و سلم و نحن علیهم السلام.» شرح این حدیث در این عجالت نگنجد، از اینرو به برگردان و اندکی ایضاح بسنده شده تا در آینده خداوند ما را بر فهم و تفسیر بیشتر آن آگاهانده و کامیابی دهد.

برگردان و شرحی از حدیث

خدا نخواست جز اینکه امور را از راه اسباب بکار اندازد (= خواست و مشیت خدا که از ژرفای نفس الامر است بر کبار اندازی امور از راه دستگاهی از اسباب و علل، تعلق گرفته) از اینرو برای هر چیز سببی قرارداد (= تقرر دستگاه علیت در سبب امکان) و برای هر سبب، شرحی (= قانونی که رابطه سبب را با مسبب شرح می‌دهد و تلازم علت و معلول را در حوزه خاص آنها تبیین می‌کند). و برای هر شرح، دانشی (= دستگاهی از تفسیرها و تحقیقات علمی) و برای هر دانش بسابی گوینده (= طریقی که خود می‌تواند خود را شرح داده و علوم هر شرح و سبب را تفسیر کند که کسی جز پیغمبر (ص) و ائمه معصومین (ع) نیست) هر که شناخت شناخت و هر که نشناخت نشناخت، این (باب ناطق) پیغمبر خداست و ما: (اوصیاء دوازده گانه پیغمبر (ص)). این حدیث روایت شده از امام جعفر صادق (ع) از نظر متن یکی از ژرفترین احادیث است که شناختی گسترده و دانش کلیدی را آموزش می‌دهد. برخی از ویژگی‌های حدیث مذکور که شاید برای نخستین بار در متون گذشته تاریخ علم ارائه شده‌اند، این است که: میان علم و نظام علیت، دستگاهی از قوانین را به عنوان میانجی نشان می‌دهد. و خود علم را چیزی بیرون از سامان

* توضیحی درباره رجال حدیث:

۱- عدة نام برده شده در حدیث مثل تمام «عدة» های کافی حدائق مشتمل بر یک نفه است، از این نظر معتبر است. ۲- سه نفر روی مذکور در حدیث به نامهای احمد بن محمد، حسین بن سعید و ربعی بن عبدالله نیز نفه می‌باشند.

قوانین میانجی دانسته، بگونه‌ای که علم در وراء قوانین نظام علیتی دستگاهی از تفسیرها و تحقیقها و اثباتها یا ابطالها را پدیدار کرده و عهده‌دار اکتشاف مجموعه قوانین میانجی می‌شود. علم از این طریق خود را به قوانین میانجی نزدیک و نزدیکتر ساخته و از طریق آنها بر کشف تنظیمهای علت و معلولی توانا تر می‌گردد. در آینده بخواست خدا به قدر توان و اندازه میسور در پی شرح بیشتر این حدیث و کشف برخی از ژرفیهای آن بر خواهیم آمد، باشد که محققان و دانشمندان بیشتر از پیش به گنجینه‌های نهفته در احادیث پیغمبر (ص) و ائمه (ع) روی آورده و به استخراج آنها بپردازند.

نظریه شناسایی علوم بر پایه موضوع و عوارض

از گذشته دور، شناخت و تمایز علوم بر اساس موضوع در کار بوده و هم اکنون نیز در کار است. گو اینکه دگر گونیها و نگرشهای نوینی نیز افزوده شده. در نوشتارهای ارسطو اینگونه شناسایی علوم به تفصیل انجام پذیرفته، شارحان و مفسران نوشته‌های وی نیز این شیوه را پی‌گیری کرده و به تفصیل بیشتری پرداخته‌اند.

در دوره اسلامی، در روزگاران آغازین بالندگی فلسفه، شاید از همه بیشتر ابن‌سینا، روش شناخت و تمایز بر پایه موضوع را شرح و توضیح داد و در تقریرش به استدلالهای مشروح دست زد.

بزرگان فلسفه اسلامی اعم، در روزگاران میانه و پس از آن، مانند خواجه نصیرالدین طوسی، شهاب‌الدین سهروردی، میرداماد و صدرالدین شیرازی و دیگران نیز همین روش را پی گرفتند، که در این میان صدرالدین شیرازی - مشهور به ملاصدرا - تفسیر بهتر و دقیقتر و هماهنگتری ارائه کرد، تفسیری که در عین توضیح روش مذکور بسیاری از اشکالات را نیز پاسخ گفت. این تفسیر، بویژه در تحقیق موضوع فلسفه، فرارزا و نکته‌های ارزنده‌ای را آموخت که منظور داشتن آنها

برای شناخت ژرفتر فلسفه بی‌تردید لازم است. با بیا و بموازات فلسفه و با نظر به آن، دانش عرفان نیز شناخت دانشها بر پایه موضوع را پذیرفت و از آن در توضیح ساخت عمومی خود کمک و بهره گرفت. میان فلسفه و عرفان، از جهت موضوع و عوارض، گونه‌ای اشتراک و گونه‌هایی از تمایز وجود دارد، گذشته از اینکه در روش تحقیق مسائل با هم همگونی و ناهمگونی دارند. تعیین دقیق موضوع عرفان و متمایز ساختن آن از موضوع فلسفه بسهم خود کاری است سنگین و نیازمند تحقیقها و تحلیلهای باریک و دقیق و در واقع تفسیر دستگاه قضایا و مسائل هر کدام از دو علم مذکور به مقدار بسیاری وابسته به تشخیص و تبیین موضوعات آنها است.

*

فلسفه بعنوان یک دستگاه قیاسی، بسان دیگر دستگاههای قیاسی قضایای خود را از راه استدلالهایی بثبوت می‌رساند که آنها نیز بر رده دیگر از استدلالها استوارند. مجموعه‌های قضیه‌ها و استدلالها با نظر به فرجام دستگاه قیاسی، صفت پیش‌رونده دارند، بدین معنا که در هر برش و مقطع بر شمار اعضایشان افزوده شده و بدقت همانند درخت به هر سوی شاخ و برگشان را گسترانده و مجموعه‌های دیگر را بار می‌دهند. اما با نظر به آغاز این سامان و دستگاه، دارای خصلت واپس‌رونده‌اند، بدین معنا که همه مجموعه‌های یاد شده به مجموعه‌های جلوتر و کم‌عضوتر و ساده‌تر واپس‌رفته، تا آنجا که به مجموعه‌های اصول موضوعه و قضایای بنیادی و قوانین عمومی و اصول متعارفه و اصول اولیه می‌انجامند.

به سخن دیگر، قضایای خاص واپس‌رفته و به قضایای عمومی و عمومی‌تر منتهی شده تا آنجا که به اصول موضوعه و متعارفه می‌رسند، اصولی که پیش از آنها قضیه‌ای نیست.

حدود و تعاریف نیز در یک دستگاه قیاسی در جهت

پیشانه قضیه که در فراسوی اجزاء آن قرار دارد تصدیق است و حکم عنصری بیرونی در وراء مرز قضیه در افق فاعلیت علمی نفس می‌باشد و قضیه را تقریر می‌کند. از این گذشته در قضایای تحلیلی و حمله‌های شایع ذاتی سخن دیگری است که بخواست خدا در مبحثی که ترکیب و تحلیل در قضیه و گزاره را تحقیق می‌کند، خواهد آمد.

قضایای شرطیه به حملیات باز می‌گردند، اما با این وصف صورت پیشانه آنها از صورت حملیات، جدا و متمایز است. صورت و عنصر تصدیقی پیشین در آنها (اگر الف آنگاه ب) یا تلازم است در منفصلات انفصال صورت قبلی می‌باشد، صور استدلال گونه‌های دیگرند. باری بنیاد ساخت قضیه‌های حقیقی و ناواژگونه* موضوع آنها است. نسبتها و رابطها و محمولها، تعینها و صفات یا حالات و عوارض موضوعند و تنها در پیوند با آن از تشخیص علمی و استدلالی بهره‌مند می‌باشند.

محمولها، گرچه رکنی از قضیه‌اند و می‌توانند سبب تمایز قضایا گردند، اما تنها با فرض موضوع است که تقرر داشته، بگونه‌ای که در بیرون از حوزه مطلق موضوع از واقعیت تهی و بی‌بهره‌اند. صورت یا چهره قضیه چیزی است وراء اجزاء و عناصر که زمینه و ماده‌اند. صورت هر قضیه حمله اینهمانی یا خود همانی و هوویت است.

در قضایای شرطیه که از چند قضیه فراهم شده‌اند بجای اینهمانی و هوویت، پیوند شرطی دو قضیه مقدم و تالی صورت آنها است که در فارسی بدینگونه عرضه می‌شود: «اگر آنگاه» گونه‌های دیگری هم از صورت شرطی در زبان همگانی رواج دارد که بدلیل

واپس رونده به رده‌های از تعاریف روشن و آغازین یا تعریف ناپذیرها یا تعریف ناشده‌ها می‌رسند. بدین معنا که تعاریف کسبی و نظری سرانجام به تعاریف و مفاهیم بدیهی و ضروری منتهی می‌گردند.

در دستگاه‌های غیر قیاسی دانش که هرگز بی‌نیاز از استدلال عقلی نیستند نیز در افق تعمیم و استنتاج چنین واپس روندگی بسوی قضایا و اصول آغازین ضرورت دارد و از این رهگذر، دستگاه‌های غیر قیاسی مانند دستگاه‌های قیاسی از جهت منطقی به خواستگاهی از حدود اولیه یا مفروضه و اصول اولیه و متعارفه و موضوعه یا مفروضه باز می‌گردند. بل در طرح‌های مسائل این دستگاهها، مانند قضایای قیاسی چنین واپس روندگی و بازگشت ضرورت دارد، زیرا گرچه گمان رود که بتوان علم را با جستار و استقراء یا آزمایش آغاز کرد، اما چنین گمانی راه منطقی ندارد.

در بحثهای آینده اثبات خواهد شد که استقراء و تجربه منشأ حقیقی نظریه‌ها نیستند، کار استقراء و تجربه چیزی است جز نظریه‌سازی.

دانش همواره با مجموعه‌ای از تعاریف و نظریات آغاز می‌شود و باهمان مجموعه با افزوده شدن مجموعه‌های دیگر راه خویش را می‌پیماید. در این راه، جستار و آزمون و آمار ابزارها بخشی از دانشند که بنام دانش تجربی یا استقرایی یا آماری موسوم است.

قضایا بردو گونه‌اند: ۱- قضایای ساده یا بسیط، ۲- قضایای مرکب، که به قضیه‌های ساده باز می‌گردند. و هر کدام از این دو گونه در فرجام کار یا موجبه است یا سالبه. ساختار گوهرین قضایا در پهنه تحلیل از موضوع و محمول و نسبت و سلب و ایجاب و عنصر پیشانه اینهمانی فراهم آمده.

قضایای موجبه افزون بر اینها دارای وجود رابطند، گویانکه در قضیه‌های موجبه‌ای که از تیره پرسانه‌های ساده (=هلیتهای بسیط) می‌باشند از جهت داشتن یا نداشتن وجود رابط اختلاف نظر هست، عنصر بنیادی و

* قضیه حقیقی و نابازگونه، قضیه‌ای است که اجزایش در حیز نفس‌الامری خود تقرر دارند، در برابر اینگونه قضیه، گونه بازگونه و ناحقیقی هست که اجزای آن جاها گفته، مانند هرزنده باران است که بازگونه «باران ریزنده است» می‌باشد.

مجموعه‌ای آغازین از قضیه‌های بنیادی می‌انجامد، چه این قضایا از تیره ضروریات باشند، چه از تیره قضایای عامه، چه از سنخ اصول موضوعه و چه از سنخ مفروضات وانگاشته‌ها.

۲- زنجیره تعاریف و حدود، به مجموعه‌ای از حدود آغازین یا تعریف ناپذیرها و یا تعریف نشده‌ها می‌انجامد.
۳- قضیه از موضوع و محمول (= نهاد و گزاره) و نسبت و سلب یا ایجاب ربط فراهم می‌شوند، نسبت، گاه نسبت اتحادی است گاه نسبت تباینی. و نسبت اتحادی بنوبه خود گاه اتحادی محض است مانند موارد حمل اولی و حمل شایع ذاتی و گاه اتحادی نسبی و غیر ناب است مانند همه موارد حمل شایع عرضی.

۴- وجود رابطه در قضایایی که از سنخ هلیت مرکب تحقق دارد، ولی در قضایایی که از سنخ هلیت بسیطه‌اند اختلاف نظر هست. در قضایای تحلیلی اساساً چیزی به نام وجود رابط امکان پذیر نیست، از اینرو این بحث فقط در حوزه قضایای ترکیبی جا دارد، حال چه قضایای ترکیبی از سنخ هلیت بسیط باشند و چه از سنخ هلیت مرکب.

۵- عنصر بنیادی و صوری و قبلی هر قضیه از هر تیره، حکم است که دو معنا از آن منظور شده، یکی معنای فعال و کنشگر، و دیگر معنای حصولی و غیر فعال که گاه با انفعال و واکنش همراه است و گاه نیست.

معنای فعال، عنصری بیرونی و آزاد از تجربه است و معنای حصولی و غیر فعال درعین آزاد بودن از تجربه عنصری درونی است. برای متمایز شدن این دو معنا از هم، واژه حکم را در مورد معنای فعال و واژه تصدیق را در معنای حصولی و غیر فعال بکار می‌بریم.

حکم، عنصری است بیرون از قضیه و برخاسته از فعالیت ذهن در پرتو محتوای قضیه. این حکم، هم در قضیه موجه وجود دارد، هم در قضیه سالبه، و نیز هم در قضیه تحلیلی هست، هم در قضیه ترکیبی و هم در دیگر صور قضایا.

برخوردار نبودن از دقت کاربردی ندارند. در قضایای قیاسی صورت عبارت است از اشکال قیاسهای اقترانی و استثنائی. نقد و شرح این صور قبلی و پیشین اندیشه و دیگر صوری که نامبرده نشدند در مبحثی ویژه خواهد آمد انشاء الله.

باری برابر آنچه یاد شد، همه ساختار قضایا و طرحها به موضوع یا موضوعاتی که بنیاد آنهاست وابسته است و همه مختصات و محمولات و نسبتها و روابطهای یک علم، تعینات و عوارض واحکام موضوعند.

شناسایی این تعینات واحکام، شناسایی تفصیلی و توصیفی موضوع است و شناسایی موضوع یا موضوعات، شناسایی در توان و بالقوه یا مجمل آنها است.

و چون موضوع به مثابه بنیاد قضایای علم است، پس اندک دگرگونی و جابجایی در آن سبب دگرگونی ساختار علم می‌شود.

گسترده‌گی علم نیز می‌تواند تابعی از اندازه گسترده‌گی موضوع یا موضوعات آن بشمار رود.

افزون براینها، ویژگیهای موضع می‌توانند از جمله تعیین کننده‌های طرق دانش باشند. نسبتها و محمولها نیز این ویژگی تعیین روشها را در علم دارند.

از اینرو ساختار هر دانش از آن جهت که دستگامی از قضایا است، به عنصری به نام موضوع وابستگی دارد که با جهات و مختصات خود، شناخت و تمایز دانش را پی می‌افکند.

محمول گرچه بجای خود سهمی در شناخت و تمایز دارد، اما چون همواره تابعی از موضوع است، بسان بخشی از حوزه موضوع باید بشمار رود. غایت یا غایاتی هم که از یک دانش مطلوب است، همچون دامنه موضوع تلقی می‌گردند.

*

از آنچه تاکنون پیرامون موضوع و ارتباط آن با قضایای علم گفته شد، چند قضیه نمایان می‌شود:

۱- زنجیره مجموعه‌ها و قضیه‌ها در حوزه دانش، به

ناشی می‌شوند.

۹- تمایز و جدایی علوم از هم، (بدلیل تمایز و جدایی موضوعات آنها است، زیرا هر موضوع دارای طیفی از مختصات و توابع است که در مجموع، ساختار علم وابسته بدان را می‌سازند. غایت و انگیزه معقول و بی‌میانجی هر علمی مانند ساخت آن از توابع موضوع همان علم می‌باشد. پس تمایز موضوعات، تمایز علوم را سبب می‌شود.

گوناگونی غایات معقول هر علم، پیرو و تابعی از دستگاه موضوعی آن است، بدین معنا که غایت فلسفه از غایت فیزیک یا غایت هر علمی از علم دیگر بدلیل موضوع و مختصات و احکام آن تمایز و جدایی دارد. توضیح بیشتر این سخن در پایان بحث از شناسایی علوم بر پایه موضوع خواهد آمد.



این بود، ایضاً بخشی از نظریه نگارنده درباره شناسایی علوم.

اکنون با درآمد یاد شده، سخنی به اختصار از دیدگاه فلاسفه اسلامی، پیرامون شناسایی دانشها آورده، سپس نقدی بر آن نیز به انجام خواهد رسید. این دیدگاه را بدلیل رواجی که تا کنون در فلسفه داشته به نام دیدگاه رایج می‌نامیم.

دیدگاه رایج در شناسایی علوم

پژوهش در متون فلسفه‌هایی که در دوره اسلامی پدید آمده یک دستگاه یکسان و همگن را از معیار شناخت علوم نشان می‌دهد. این دستگاه شناخت ابزاری به اندازه‌ای برخوردار از صلابت و نظم بود که راه هر گونه تفکر برای دستیابی به معیار دیگر را بست و بسا به همین دلیل بود که همه رشته‌های علمی رایج در محیط دانشمندان مسلمان از این دستگاه برای شناساندن علوم بهره می‌گرفتند.

... و تصدیق عنصری است صوری و پیشانه (= آزاد

از تجربه) که ماده قضیه را در صورت اینهمانی و هوویت یا دیگر صورتها تعیین می‌دهد. تصدیق با اینکه صورت قضیه را در ذهن تقریر می‌دهد، عین آن صورت نیست، و با اینکه عین صورت قضیه نیست. باز عنصر درونی باید محسوب شود، زیرا تصدیق چیزی جز تعیین ادراکی و تحقق سوژکتیو صورت قضیه نیست، برخلاف حکم که یکسره از صورت و ماده قضایا متمایز است. تصدیق بعنوان تحقق سوژکتیو دارای خصلت ایزکتیوی نیز می‌باشد، بدین معنا که این تحقق ذهنی سوژکتیو واقعه‌است، گرچه گاه واقعه‌هایی آن بخطا می‌رود.

۶- موضوع در قضایا، بنیاد آنهاست، دیگر اجزاء و ویژگیهای قضایا، عوارض و تعینات و احکام موضوع می‌باشد.

۷- همه قضایای یک دستگاه قیاسی و همانند آن، به یک یا چند موضوع بنیادی بازگشته، مختصات و احکام آن را نمایش می‌دهند.

۸- هر رشته‌ای از دانش، ضرورتاً دارای موضوع است و مسائل علم چیزی جز احکام موضوع یا موضوعات علم نیستند. علمی که به هیچ روی موضوعی نداشته باشد، فرضی است که نمی‌توان آن را مدلل ساخت، گرچه از سنخ علوم برهانی یا استدلالی نباشد. علمهائی مانند: اخلاق، فقه و اصول نیز بسان دیسکگر شاخه‌های دانش باید موضوع داشته باشند، گرچه ساختار قضایا در آنها از علومی چون فلسفه و ریاضی و فیزیک... بسی تمایز دارد.

پس نمی‌توان گفت: علومی که دارای قضایای عینی نیستند ضرورت ندارد که موضوع داشته باشند، زیرا هر علمی از مجموعه ای از قضایا فراهم شده و بدین دلیل باید دارای موضوع باشد، چه قضایای آن حقیقی و عینی باشند، مانند فلسفه، ریاضی و فیزیک... و چه قضایای آن تحقیقی و غیر عینی باشند، مانند علومی که موضوعات یا محمولات یا هردوی آنها از عقل عملی

۲- صدرالدین شیرازی مشهور به ملاصدرا در اسفار (جزء ۱ از طبع جدید، صفحه ۲۴ در شمارش مباحث فلسفه اولی یا علم الهی) گوید: «... و مسائل علم الهی یا بحث از اسباب قصوی است.... و یا بحث از عوارض موجود و یا بحث از موضوعات سایر علوم جزئیه است، پس موضوعات سایر علوم نسبت به موضوع این علم مانند اعراض ذاتیه است....».

۳- در همان کتاب (جزء ۱، صفحه ۳۰، سطر ۷) گوید: «... موضوع هر علمی چنانکه تقرر یافته، چیزی است که از عوارض ذاتی آن بحث می‌شود.»

۴- در همان کتاب (جزء ۱ صفحه ۳۳ سطر ۵) گوید: «اینکه چیزی (ب) از چیزی (الف) اخص باشد منافات ندارد با عروض چیز اخص بر آن بدون هیچ تقید و تخصصی، مانند فصول که موجب تنويع اجناسند. فصل که مقسم و منوع جنس است بر ذات جنس بدون هیچ تقید و خصوصیت پیشین عارض می‌شود (با آنکه اخص از جنس است).».

۵- خواجه نصیرالدین طوسی در اخلاق ناصری (قسم اول، فصل اول، صفحه ۴۷ از طبع جدید) گوید: «هر علمی را موضوعی بود که در آن علم بحث از آن موضوع کنند، چنانکه: بدن انسان از جهت بیماری و تندرستی، علم طب را، و مقدار، علم هندسه را.»

۶- خواجه نصیرالدین طوسی در همان صفحه گوید: «... و علم ما بعد الطبیعه آن علم باشد که انتهای همه علوم با اوست و او را مبادی غیر واضح نتواند بود.»

۷- بهمنیار از شاگردان برجسته ابن سینا در کتاب تحصیل (بخش منطق، مقاله ۳، فصل ۸ صفحه ۲۱۵ از طبع جدید) گوید: «... گاه برای علم یک موضوع است (= موضوع منفرد) مانند عدد برای علم حساب، و گاه نه یک موضوع (= موضوع غیر منفرد) بل چند موضوع برای یک علم می‌باشد که همه در یک چیز مشترک و متحدند.»

بهمنیار در دنباله همین گفتار برای موضوعات کثیر

دانشهایی مانند: ریاضیات، طبیعیات، علم النفس، طب، کلام، فقه، اصول، هیئت، تشریح، و جغرافیا و... همواره بر پایه موضوع و عوارض آن شناسایی و تحدید می‌شدند.

اینک شرحی از این دستگاه:

پژوهش درآموزها و کتابهای فلاسفه اسلامی نشان می‌دهد که آنان وجود موضوع را دست کم برای همه علوم برهانی یا حقیقی لازم می‌دانستند. منظور آنان از علوم برهانی دانشهایی است که قضایای آنها از راه برهان بثبوت می‌رسد و مقصودشان از برهان آن گونه استدلالی است که مقدماتش یقینی و صورت قیاسی مقدمات آن یکی از صور منتجه اشکال چهارگانه قیاس اقترانی یا یکی از صور منتجه قیاس استثنایی باشد. در تفسیر مقدمات یقینی، فلاسفه گذشته ما را دیدگاهی است که بنظر نگارنده هم نارسا و هم قابل نقد است. در بخش پایانی مباحث مدخل، گزارشی از نارسایی و نقد دیدگاه قداما به انجام خواهد رسید.

*

مسائل هر علمی در این دیدگاه، عوارض ذاتی موضوع همان علم است. بگونه‌ای که هم می‌توان از راه موضوع، عوارض ذاتی و مسائل علم را شناخت و هم می‌توان از راه عوارض ذاتی، به شناخت موضوع علم رسید.

در اینجا چند فراز از چند متن فلسفی نقل می‌شود، سپس سخن در توضیح این مقال پی‌گیری خواهد شد.

گزارش چند متن فلسفی

۱- ابن سینا در شفاء (صفحه ۳ از طبع قدیم با شماره صفحه ۴، سطر ۶) گوید: «موضوع هر علمی امری مسلم شده و فرض گرفته در آن است و فقط از احوال موضوع مذکور در علم، بحث می‌شود.»

گذشته را به سخن آورد تا به اندازه میسور ابهامها زدوده شده و راه برای تفسیر و نقد گشوده گردد. آنگاه می‌توان در حد گویایی متون فلسفی گذشته بدین پرسشها پاسخ گفت و زمینه را برای عرضه یک نظریه دیگر و مستقل و آزاد از قید آنها آماده کرد.

۲- هیچ دانشی عهده‌دار تبیین و اثبات موضوع خود نیست، زیرا موضوع در هر علمی یا باید به خودی خود واضح و ثابت باشد یا اگر چنین نیست علم دیگری توضیح و اثبات آن را برعهده گیرد. از اینرو هیچگونه بحثی درباره خود موضوع در علمی که بر این موضوع پرداخته شده نمی‌تواند انجام گیرد.

اگر ماهیت موضوع، از شناسایی فنی بی‌نیاز است و اثبات آن هم به دلیل نیاز ندارد، در این صورت کار علم به آسانی با فراغت از موضوع به دنبال مسائل پیش خواهد رفت. و اگر چنین نبود، بل ماهیت موضوع ناشناخته بود و اثبات آن نیز به استدلال نیاز داشت، آنگاه باید دانش دیگری در وراء مرزهای علم وابسته بدین موضوع باشد یا مفروض گردد که بتواند تعریف و اثبات موضوع علم مورد نظر را برعهده گیرد.

اما اگر فرض شد که درباره برخی از موضوعات هیچ علمی که عهده‌دار چنین کاری شود وجود ندارد در این صورت این گونه موضوع را باید تنها در حد یک مفروض عرضه کرد و ساختار علم وابسته بدان را یک ساختار فرضی و انگاری یا مشروط دانست. متون فلسفی گذشته ما در این باره گویا چیزی نگفته‌اند.

علوم فرضی یا مشروط، گرچه به گمان بی‌فایده یا کم‌فایده می‌نماید، ولی اگر در ماهیت و مختصات و طیفها و روشهای آنها به دقت ملاحظه انجام پذیرد، دانسته خواهد شد که این تیره از علوم یکی از پربارترین رشته‌های دانش بشری می‌باشند.

در بخش متمیمی این مبحث، در ارزش علوم فرضی یا مشروط، اندکی سخن خواهد آمد، سپس در بحثهای اصلی نوشتار بطور مشروح مورد بحث قرار می‌گیرند.

ومتحد چنین نمونه آورده: «مانند خط و سطح و جسم برای هندسه، چون اینها در اندازه با هم انباز و مشترکند.»

وی در دنباله بحث موضوع (صفحه ۲۱۶) گوید: «... بل گوئیم: اختلاف علوم حقیقی به سبب موضوعات آنها است.»

۸- ابن‌سینا در شفا (فصل ۲ در تحقیق موضوع فلسفه اولی) گوید: «پس پیش می‌آید که در این علم (= علم الهی) مبادی علوم جزئی به واضح گردد.»

تتمیم شرح نظریه رائج در شناسایی علوم.

این بود چند نمونه از متون فلسفه اسلامی به مفهوم اعم، پیرامون شناسایی علوم بر پایه موضوع و عوارض.

مطالبی که از ملاحظه متون این فلسفه بنظر می‌رسد به مقداری که تاکنون در یادمانده یا آمده بدین شمار است:

۱- هر دانشی از دانشهای حقیقی یا برهانی دارای موضوع است، یا باید دارای موضوع باشد، اینکه مقصود از دانشهای برهانی یا حقیقی چیست، تا حدی روشن است، زیرا می‌دانیم منطق، فلسفه اولی، ریاضیات و نیز علوم طبیعی بر طبق برخی از دیدگاهها، در جرگه دانشهای حقیقی یا برهانی قرار دارند.

اما فراتر از این مرز، هم ابهام است هم اشکال، فی‌المثل آیا علم اخلاق نزد این محققین در این جرگه است یا نه؟ اگر هست چگونه؟ و اگر نیست چرا؟ در شناخت دو واژه حقیقی و برهانی بعنوان مشخصه دسته‌ای از علوم نیز بسی ابهام هست، آیا هر دو به یک مفهومند یا هر کدام مفهومی جداگانه دارد؟ اگر هر کدام معنایی جز دیگری دارد، چه مختصاتی آنها را از هم جدا ساخته؟

باری در این مبحث گفته و ناگفته بسیار است که باید از سر فرصت سراغ آنها رفت و به دقت متون

محمولات یک دانش را دارا باشیم می‌توانیم بر طبق قانون انحلال و واپس روندگی، به کشف موضوع یا موضوعات حقیقی دست یازیم.

۷- براین اساس می‌توان تمایز علوم را نیز تفسیر کرد، زیرا اگر موضوع علم شناخته شود کلیت و ساختار آن نیز شناخته می‌شود و از این طریق ساختار هر علمی از علم دیگر متمایز و جدایی‌گردد. بدیگر سخن، ساختار هر علم تابعی از موضوع و مختصات آن است، پس تمایز علوم از هم، نیز تابعی از تمایز موضوعات آنها است، غایات منطقی علوم نیز تابعی از موضوعات و ساختار مختصاتی آنهاست.

۸- تمایز مسائل هر علم در محدوده آن، گاه از جهت تمایز موضوع هر مسأله بادیگر مسائل است و گاه از جهت تمایز محمولها است در آنها و دیگر گاه هم از جهت موضوع ویژه مسأله است و هم از جهت محمول آن.

۹- موضوع و محمول و عروض ذاتی محمول بر موضوع، عناصر سازنده مسائلند، پس برای شناخت مسائل، آگاهی بر این عناصر و عناصر اصلی که موضوع علم است، کفایت می‌کند. در بخش نقد این آموزه در این باره شرحی به انجام خواهد رسید.

۱۰- اعراض ذاتی، عبارتند از محمولاتی که بگونه‌ای اولی با موضوع علم، بستگی و تعلق دارند، بدین معنا که عروض آنها بر موضوع نیاز به اینکه موضوع از پیش دارای نوعی از انقسام محصل شود ندارد، چه نسبت هر کدام از آنها به موضوع نسبت تساوی باشد، و چه نسبت خاص به عام. از اینرو ضرورتی ندارد که تقسیم موضوع به ملاحظه اعراض ذاتی، تقسیمی فراگیر (=مستوفی) باشد، بگونه‌ای که همه اقسام را دربرگیرد.

شرح این مطلب و نقد آن و نقد و شرح دیدگاهی که می‌گوید: عرض ذاتی با موضوع خود مساوی است، نیاز به بحثهایی گسترده دارد که چون از وضع این گفتار بیرون است به فرصت دیگر واگذار می‌شود.

۳- علم، گاه دارای یک موضوع است و گاه دارای چند موضوع که از جهتی اشتراک و اتحاد دارند. آن جهت مشترک را می‌توان موضوع منفرد و حقیقی علم بحساب آورد. محمولات علم، همگی در یک سیر واپس رونده محمولات آن موضوع منفرد می‌شوند.

۴- موضوع علم، گاه به طور مطلق، نگریسته شده و هیچ ویژگی و جهتی جز ذات یا عنوان موضوع در آن در نظر گرفته نمی‌شود، مانند وجود یا موجود که موضوع فلسفه است، و گاه ویژگی و جهتی جز ذات یا عنوان موضوع در آن منظور می‌گردد که موضوع تنها با نظر بدان خصوصیات و جهت می‌تواند موضوع علم باشد، مانند عدد از حیث قابلیت جمع و تفریق مطلق برای ریاضیات عددی و مانند بدن انسان از جهت قابلیت بیماری و درستی برای طب و مانند روان بشر از حیث قابلیت صحت و مرض ویژه خود برای روانپزشکی (=طب‌النفس).

۵- مسائل هر علم، مجموعه‌ای است از عوارض ذاتی موضوع علم. هر عرض ذاتی در پیوند خود با موضوع علم یک مسأله یا قضیه از مسائل و قضایای علم را سامان می‌دهد. اعراض ذاتی، همان محمولات مسائل دانشند که گرچه در هر مسأله ویژه دارای موضوعی ویژه‌اند، اما در منظر کلی، همه آنها محمولات یک یا چند موضوع کلی و بنیادی می‌باشند، مانند خواص مثلثات که در نگرش محدود اعراض ذاتی یک یا چند گونه مثلثند و در نگرش کلی، از عوارض اولی خط یا مقدار هندسی بشمار می‌روند.

۶- بر این پایه شناسایی دانشهای گوناگون و مسائل آنها در هر حوزه، و در هر طیف از راه شناسایی موضوعات حقیقی آنها و محمولات ذاتی و اولی آن موضوعات انجام می‌پذیرد، پس اگر موضوع یک شاخه از دانش را داشته باشیم می‌توانیم به راهنمایی قانون شناخت محمولات ذاتی، مسائل آن دانش و هم ماهیت آن را شناسایی کنیم، چنانکه اگر مجموعه‌ای از

یا چند مسأله وابسته به آن حضور دارند، از اینرو می‌توانند در خود علم مورد تحقیق قرار گیرند، اما مبادی مشترک در هر علم چنین نیستند، زیرا ساختار علم با استناد به آنها تحقق یافته، پس خود علم مورد نظر نمی‌تواند عهده دار اثبات مبادی خویش باشد. بدیگر سخن، براهین هر علمی به مبادی آن وابسته است، پس براهینی که بتوانند مبادی آنرا ثابت کنند در خود این علم نیستند و گرنه مبادی مذکور از مسائل بودند، نه از سنخ مبادی.

باری، مبادی علم، یا آشکار و بی‌نیاز از اثباتند، یا اینکه چنین نیستند. مبادی غیر واضح و نیز مبادی نیازمند اثبات، باید در علم دیگر بررسی و تحقیق گردند. مبادی از حیث اثبات به چند گروه تقسیم می‌شوند:

۱- اصول متعارفه (= علوم متعارفه) و آنها قضایائیند که انکار نپذیرفته و بدیهی و روشنند.
۲- مصادرات، و آنها دستمای از قضایائیند که با انکار مواجه شده‌اند و با این وصف برای متوقف نمودن چرخ دانش، گریزی از طرح آنها نیست، گرچه وقت اثباتشان نرسیده و یا هنوز دلائلی برای اثبات آنها در دست نیست، یا باید علم دیگری این کار را بر عهده گیرد.

۳- اصول موضوعه، و آنها دستمای از مبادی‌اند که پذیرفته شده‌اند، یا به حدس، یا به براهین علم دیگر، یا به حسن اعتقاد به کسانی که آنها را طرح کرده‌اند، یا به باور که خود باز از جهت خواستگاههای مختلف به اقسامی بخش می‌شود.

این دو گروه از مبادی، می‌توانند به جهات مختلف در رابطه میان یکدیگر جابجا شوند، چون یک قضیه می‌تواند از جنبه‌های اصول موضوع باشد و از دیگر جنبه از مصادرات.

این تقسیم‌بندی در متون فلسفی ما رواج دارد، گرچه

اتمام شناسایی علوم از دیدگاه رائج فلسفه از دیدگاه رائج فلسفه اسلامی اعم، برای هر صنعت یا علمی، سه عنصر ضرورت دارد، بویژه صناعات یا علوم نظری.

عنصر اول: موضوع یا موضوعات علم است، که اندکی از آنها سخن رفت.

عنصر دوم: مسائل علم است، که از آنها نیز سخن رفت.

عنصر سوم: مبادی علم است که قدری باید پیرامون آنها نیز سخن گفت.

مبادی از حیث ترتیب منطقی پیش از مسائلند، زیرا شناخت و اثبات مسائل بر مبادی علم توقف دارد، بنابراین باید در هر رشته از دانش پس از شناخت موضوع و شناخت اجمالی چستی مسائل، مبادی آن شناخته گردند.

اکنون گفتاری کوتاه در باره توضیح مبادی از این دیدگاه آورده می‌شود. توضیح و شرح مبادی علوم از دیدگاه خود را به بخشهای آینده نوشتار واگذار می‌کنیم.

گفتاری در مبادی علوم از دیدگاه رائج

مبادی در یک تقسیم کلی و شامل به مبادی تصویری و مبادی تصدیقی، بخش می‌گردند.

مبادی تصویری، مفاهیم و تعاریفی‌اند که شناخت کلیت علم و نیز شناخت مسائل آن بدانها بستگی دارد، این مبادی یا ویژه و خاصند، یا مشترک، و مشترک هم یا نسبی است یا مطلق.

مبادی تصدیقی، عبارتند از قضایایی که اثبات یا تحقیق در مسائل علم بر آنها توقف دارد. مبادی تصدیقی نیز یا ویژه و خاصند، یا مشترک، و مشترک یا نسبی است یا مطلق.

مبادی ویژه در کلیت علم کارایی ندارند، تنها در یک

تعبیرهایی که از آن در متنهای مختلف آورده شده یکسان نیست.

بهمنیار در تحصیل (مقاله سوم از منطق در فصل چهارم، صفحه ۱۹۸ از طبع جدید) گفتاری نه کوتاه از شرح و تقسیم مبادی دارد که نقل آن با همه سودمندی در ایضاح دیدگاه فلاسفه ما از شناسایی علوم، سخن را به درازا می‌کشاند.

تقسیم دیگر مبادی تصدیقی

مبادی تصدیقی در تقسیم‌بندی دیگر به شرح

ذیل‌اند:

۱- مبادی یقینی که ماده برهان را فراهم

می‌کنند.

۲- مبادی ظنی که مبادی خطا به‌اند.

۳- مبادی وهمی یا ماده مغالطات.

۴- مبادی تسلیمی یا تسلیمی که ماده جدلند.

۵- مبادی خیالی یا تخیلی یا تخیلی که ماده شعر

را فراهم می‌سازند.

توضیح بیشتر این مبادی، و هم تفسیر آنها- از دیدگاه این نوشتار- برعهده بخش تئیمی مباحث شناسایی علوم است.

ایضاح کوتاه از نظرگاه رائج در شناخت علوم

این ایضاح در چند فراز قابل گزارش است:

۱- عنصر نخستین و بنیادین دانش عبارت است از موضوعات علوم که همه دستگاه محمولات بر آنها استوار می‌باشد.

۲- مسائل یا قضایای علم که از موضوعات و محمولات ویژه فراهم می‌آیند. موضوعات مسائل، همان دامنه موضوع علم است، از اینرو، محور نگرش در مسائل، محمولات آنهایند که نسبت به موضوع اصلی و عام از اعراض ذاتیه بشمار می‌روند.

۳- مبادی که براهین اثبات محمولات برای

موضوع علم به فرض یا تحقق آنها بستگی دارند.

مجموعه مبادی در هر دانش، میانجی ثبوت محمولها برای موضوع آن می‌باشد، بنابراین ساختار علم از دستگاه فراهم می‌آید.

یکم: موضوع علم.

دوم: مسائل علم.

سوم: مبادی که میانجی و واسطه ثبوت

محمولات مسائل برای موضوع علم می‌باشند.

مبادی تصویری، تعاریف دانش را بار می‌دهند. و

مبادی تصدیقی استدلالها و برهانهای علم را امکان‌پذیر می‌سازند.

دیدگاه محقق خراسانی و نقد آن

برخی از محققان و از آن جمله فقیه و اصولی محقق صاحب کفایه تمایز علوم را به تمایز اغراض دانسته‌اند، نه موضوعات یا محمولات، با اینکه وجود موضوع را نفی نکرده‌اند.

صاحب کفایه (در جزء اول کتاب اصولی خود به نام کفایةالاصول در بحث موضوع علم) گوید: «از آنچه گفتیم روشن گشت که تمایز علوم فقط به اختلاف اغراضی است که انگیزه‌های تدوین علومند، نه به اختلاف موضوعات یا محمولات، و گرنه هر باب بل هر مسأله‌ای یک دانش مستقل بحساب می‌آمد.»

*

دو اشکال از اشکالهایی که اکنون بر این دیدگاه بنظر می‌رسد به شرح زیر می‌آید:

۱- صاحب کفایه، دیدگاه خود را بر پایه یک

تعریف مفروض تقریری می‌کند، بی‌آنکه دلیلی برای تحقیق آن تعریف ارائه دهد. افزون بر این تعریف مذکور برخی واژه‌های مشترک را بکار برده که کاربرد آنها در باب حدود دارای اشکال است، یکی از آنها واژه جهت جامع است که بین جامع قبلی و ذاتی و جامع بعدی و عرضی مشترک می‌باشد.

غرضی برخوردار از تمایز می‌باشد، بدین معنا که هر علمی بدلیل موضوع و مسائل خود ساختاری جدا و متمایز از دیگر علمها دارد، بی‌آنکه غایات آنها سهمی در این تمایز داشته باشد.

*

این بود عرضه‌ای کوتاه از دیدگاه رایج فلاسفه ما در شناسائی و تمایز علوم. بخواست خدا در بخش بعدی نقد این دیدگاه ارائه خواهد شد که درسایه آن نقد، راه برای شناسایی علوم به سبک علمی‌تر گشوده می‌شود. در پی این نقد در نظریه‌های دانشمندان بر این زمینه کار شرح و نقادی به انجام خواهد رسید، سپس نوبت می‌رسد به طرح نظریه‌ای که همچون محصولی از نقدهای گذشته پدیدار می‌شود.

۲- غایات و اغراض علم بر دو گونه‌اند:

الف- غایات بی‌واسطه و درجه اول، این گونه غایات، از مختصات ساختار مسائل و موضوع علمند و خواهی‌نخواهی بر آن مترتب می‌شوند.

ب- اغراض و غایات درجه دوم و باواسطه که از مختصات ساخت کلی علم نیستند، بل این اراده انسان است که با محاسبه اندک مناسبتی می‌تواند چیزی را در جهت غایات خویش بکار گیرد.

آنچه که می‌تواند در باب علم در مورد اغراض مقصود باشد، همان اغراض درجه اول و بی‌واسطه است. و چون این گونه اغراض، از لوازم و مختصات ساخت مسائل و موضوع علمند و تابعی از آن بشمار می‌روند، پس دستگاه علم پیش از منظور کردن هر نوع غایت و